

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گزیده‌ای از

سخنان ابومنصور اصفهانی

با تصحیح و مقدمه نصرالله بورجوادی

مقدمه مصحح

آثاری که از ابومنصور مَعْمَرِ اصفهانی (ف ۴۱۸) در مجموعه خطی خانقاه احمدی شیراز (شماره ۸۷) درج شده است^۱ از حیث نقص و کمال بر دو دسته‌اند: دسته اول آثاری است که متن آنها به طور کامل وجود دارد، مانند کتابهای ادب الملوك، نهج الخاص، المناهج، و شرح الاذکار^۲. این کتابها هر يك دارای يك مقدمه، چند باب، و يك خاتمه است (شرح الاذکار خاتمه ندارد). دسته دوم آثاری است که یا در اصل کتاب کاملی بوده است، با مقدمه و ابواب متعدد و خاتمه، ولی در این مجموعه صورت کامل آن نیامده است (نمونه بارز این قبیل آثار کتاب آداب المتصوفة و حقائقها و اشارتها است، که مقدمه و چند باب از اول کتاب در نسخه نیامده

است^۳) یا صرفاً منتخبانی است از مطالب کتابهای دیگر ابومنصور. اثری که به نام *المنهاج والمسائل والوصیة* در این مجموعه آمده است، همان طور که در مقدمه خود به تصحیح آن متذکر شده‌ام^۴، احتمالاً از التقاط مطالب چند اثر دیگر ساخته و پرداخته شده است؛ و بالأخره، اثر دیگری که به همین دسته تعلق دارد، سخنانی است که در صفحه فهرست این مجموعه خطی «الاختیارات من کلام ابی منصور معمر بن أحمد بن زیاد الاصفهانی» نامیده شده و ما آن را در اینجا به چاپ رسانیده ایم.

مطالبی که در این گزیده آمده است جملات کوتاه و بلندی است در موضوعات اخلاقی و صوفیانه. بخشی از آنها، مانند قسمت دوم کتاب «المنهاج والمسائل والوصیة»، وصایا و پندهایی است صوفیانه که ابومنصور خطاب به مریدان خود ایراد کرده است. بعضی دیگر جملات کوتاه حکیمانه است. این منتخبات، به طور کلی، یا از آثار مکتوب نویسنده گرفته شده، یا بعضی از آنها احتمالاً یادداشتهایی است که مریدان شیخ در مجالس او برداشته‌اند. همان کاری که مریدان خواجه عبدالله انصاری در مجالس خواجه انجام می‌داده‌اند. در واقع، در طبقات الصوفیة خواجه عبدالله نیز به این رسم اشاره شده است. خواجه از قول شیخ احمد کوفانی که در مجالس ابومنصور در اصفهان شرکت می‌جسته است نقل می‌کند که گفت: «روزی (ابومنصور) در میان سخن می‌گفت که الفقیر عزیز»^۵. باری، هیچ يك از مطالبی که در این منتخبات نقل شده است، در آثاری که از ابومنصور در دست است، دیده نشده است. وجود همین مطالب نشان می‌دهد که، علاوه بر آثاری که تاکنون از ابومنصور به دست ما رسیده است، کتابهای دیگری هم از این نویسنده به جا مانده بوده است. این نکته را بعضی از نویسندگان دیگر نیز در آثار خود ذکر کرده‌اند. مثلاً علی بن عثمان هجویری از کتابی یاد می‌کند که ابومنصور در باره «مرقع» نوشته بوده است.^۶ خواجه عبدالله انصاری نیز از کتاب «غربت» او یاد کرده و جمله‌ای از آن را نقل کرده است.^۷ به هر تقدیر، همین منتخبات می‌تواند ما را در شناخت آثار دیگر ابومنصور اصفهانی یاری کند. ولی علاوه بر این، خود این مطالب نیز در معرفی عقاید و افکار ابومنصور و بخصوص نظریات صوفیانه او منبعی است ارزشمند و مکمل آثار دیگر این نویسنده.

جملات انتخاب شده درباره موضوع واحدی نیست، هر چند که اکثر آنها درباره تصوف است، و همه از دیدگاه صوفیانه، آن هم مذهب صوفیانه ابومنصور اصفهانی، نوشته شده است. به رغم تفرقی که در این مطالب از حیث موضوع وجود دارد، همه آنها را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد.

بخش اول، که کوتاه‌ترین بخشهاست، متشکل از سه جمله اخلاقی است. جمله اول درباره چیزهایی است که مانع ورع و تواضع و اجابت دعا و راحت می‌گردد. مانع ورع شره و حرص است، مانع تواضع خودبینی و کبر، و مانع راحت آرزو و رغبت. مفهوم «مانع» در اینجا نزدیک به همان چیزی است که ابومنصور در کتاب نهج الخاص «آفت» خوانده است. وی برای هر مقامی از مقامات سلوک آفتی ذکر کرده است. مثلاً در باب ورع، ابتدا از سه مقام سخن می‌گوید: مقام اول ورع در طعام است؛ مقام دوم ورع در زبان؛ و مقام سوم ورع در قلب. هر یک از این سه مقام را آفتی است. آفت مقام اول، یعنی ورع طعام، شره است و آفت ورع زبان حبّ الكلام، و آفت ورع قلب ابقاء النفوس. پس در جمله اول، وقتی می‌گوید «الشره والحرص یمنعان عن الورع»، مراد از این ورع، مقام اول یعنی ورع در طعام است.

در جمله دوم از بخش اول، ابومنصور به نکته باریک و دقیقی اشاره کرده است. سخن بر سر نظر یا نگاه کردن است که خود یکی از مسائل شرعی و صوفیانه در زمان مؤلف است. فقها و اهل حدیث نظر اول به نامحرم را، چون از روی اختیار نیست، بی‌اشکال می‌دانند. ولی نظرهای بعدی را حرام می‌دانند. ابومنصور در اینجا کاری با حکم شرعی این قضیه ندارد. وی البته اشاره می‌کند که نظر بذر معصیت است و لذا حرام است. اما قصد او در اینجا تحلیل روانشناختی این مسأله از دیدگاه صوفیانه و عرفانی است. او می‌خواهد بگوید که نظر به نامحرم چه تأثیری در نفس می‌گذارد، و لذا چرا باید از آن پرهیز کرد. بنابراین، نیت او از طرح این تحلیل روانشناختی جنبه تربیتی دارد.

نظر افگندن یا نگاه کردن به شخصی، از روی شهوت یا محبت، کار چشم است، اما احساس در این عمل مقدمه کار است. وقتی چشم می‌بیند، به دنبال آن درون انسان متأثر می‌شود و دل منقلب می‌گردد. و به دلیل همین تأثیر درونی و انقلاب باطنی است که از نظر باید پرهیز کرد. نظریه پردازان عشق، اعم از نویسندگان غیر صوفی، مانند ابن حزم اندلسی صاحب طوق الحمامه، و بسیاری از مشایخ صوفیه، همواره این ارتباط مستقیم میان چشم و دل را در نظر داشته‌اند. چشم می‌بیند و دل می‌خواهد، و همین خواهش دل است که ملاک داوری قرار می‌گیرد. عشق طبیعی، مثلاً عشق یک مرد به زن، معمولاً از همین راه پدید می‌آید. عشق الهی نیز، از نظر بسیاری از صوفیه، از راه نظر آغاز می‌شود. صوفیانی که پیرو مذهب عشق بوده و به واقعیت داشتن میثاق و عهد الست قائل بوده‌اند، سابقه محبت انسان به پروردگارا نظری می‌دانند که در هنگام میثاق به وجه الله افگنده‌اند. ابومنصور نیز (در کتاب شرح الاذکار) میثاق را واقعه‌ای می‌داند که در عالم ارواح برای ذریات بنی آدم پیش آمده و ارواح از

راه مشاهده محبت الله را چشیده‌اند. ولی بحث او در اینجا راجع به این نظر و مشاهده، و به طور کلی درباره نظر پاك عارفانه، نیست. سخن او درباره نظر شهوت آلود است، و احتمالاً علت طرح این مسأله این است که بعضی از فرقه‌های صوفی در عصر او نظر به خویرویان را رخصت می‌دادند.^۸ ولی شیخ حنبلی ما با چنین عقیده‌ای موافق نیست و آن را جزو عقاید فاسدی می‌داند که مدعیان تصوف بدان قائل بوده‌اند. و به همین دلیل است که از ابتدا آن را بذر معصیت می‌خواند.

نظر احساسی است با پی آمدهایی زیان آور. «نظرة» يك نظر است، و همین يك نظر بذری است که از راه چشم به درون انسان وارد می‌شود. در مذهب عشق، زمینی را که بذر نظر در آن کاشته می‌شود دل می‌دانند. ولی ابومنصور نمی‌خواهد از محبت سخن گوید، و لذا از دل یاد نمی‌کند. بذر نظر وارد زمین حرص می‌شود. درختی هم که در مذهب عشق از تخم نظر می‌روید درخت عشق است. ولی درختی که از نظر معصیت می‌روید شهوت است. آبی که به آن می‌دهند غفلت است، و آبیار نفس (آماره) و زارع شیطان است. دشتبانی این مزرعه را نیز هوا به عهده دارد. و سرانجام میوه این درخت دعوی است.

در جمله سوم از بخش اول، ابومنصور نکاتی ذکر می‌کند درباره روابط انسان با دیگران و غروری که معمولاً به اشخاص مشخص، مانند سلطان و امیر و وزیر یا عالم و شیخ، دست می‌دهد. نادان‌ترین مردم کسی است که با تأیید و تصدیق کسی که نمی‌شناسد فریب بخورد، و مدح کسی را که دوستش ندارد بپذیرد، و با کسی که بر خود مسلط نیست انس گیرد، و لقمه بزرگتر از دهانش بردارد، و در برابر کسی تواضع نشان دهد که امید به او نمی‌توان داشت، و بالأخره بهانه به دست کسی دهد که به وی حسد می‌ورزد.

بخش دوم وصایا و مواعظی است حکیمانه و صوفیانه. احتمال می‌رود که این بخش باب کاملی باشد از يك اثر مکتوب ابومنصور، و به همین دلیل نیز به آن عنوان «باب الوصیة بلسان الحکمة و عبارة المتصوفة» داده شده است. این وصایا خود دو قسمت است، که يك قسمت آن مربوط به «الوصیة بلسان الحکمة» است و قسمت دیگر مربوط به «الوصیة» بعبارة المتصوفة. اما موضوعی که در قسمت اول (فقره‌های ۱ تا ۵) مطرح شده است مطالبی است صوفیانه، و الفاظ و اصطلاحات آن نیز کم و بیش با الفاظ و اصطلاحات صوفیانه ابومنصور در آثار دیگرش مطابقت دارد.

در این قسمت ابومنصور، در مقام يك شیخ و مرشد، به مخاطب یا مخاطبان خود، که ظاهراً

مريدان او بوده‌اند، ابتدا سفارش کرده است که خدا را در نظر داشته باشند و در خلوت و تنهایی مراقب حق باشند و در اعمال خود، در هر قدمی که بر می‌دارند، اوامر و نواهی او را رعایت کنند، و در همه اوقات به ذکر خدا و خدمت به او مشغول باشند. پس از آن، در فقره دوم، وی از احوال و مقامات تصوف و مراتب «نهج الاولیاء» سخن می‌گوید و شرایط ورود به هر مرتبه را ذکر می‌کند.

وصیت شیخ در فقرات دوم و سوم و چهارم با خطاب «یا اخی» آغاز می‌شود. این خطاب خود قابل تأمل است. مخاطب شیخ در اینجا مريدان و اصحاب او هستند، کسانی که در طریقه صوفیانه او سلوک می‌کنند، و به همین دلیل است که ایشان را «برادر» (اخی) می‌خواند. این نوع خطاب اولاً حاکی از ارزش و اهمیت اخوت در عصر ابومنصور است، و ثانیاً معلول نسبتی است که اخوت و مؤاخاة با نصیحت کردن دارد. در اعصار دیگر، نویسندگان صوفی کلمات گوناگونی را برای خطاب به کار برده‌اند، مثلاً در قرن پنجم و ششم، بعضی از نویسندگان (مانند احمد غزالی) خواننده را «جوانمرد» خطاب می‌کند. در قرن هفتم، عزیز نسفی در آثار خود خواننده خود را «درویش» خطاب می‌کند. این نوع خطابه‌ها، به طور کلی، حاکی از مشرب نویسنده و ارزشهای اجتماعی زمانه اوست. وقتی فتوت و جوانمردی برجسته می‌شود، مخاطب «جوانمردا» یا «ای جوانمرد» خوانده می‌شود، و وقتی «درویشی» به صورت يك ارزش اجتماعی در می‌آید، مخاطب «ای درویش» خوانده می‌شود. «مروت» و «فتوت» و «فقر» در تصوف ابومنصور نیز ارزشهای والایی است که وی در همین منتخبات هم به آنها اشاره کرده است. علاوه بر این، انتخاب این عنوان به دلیل نسبتی است که «مؤاخاة» با نصیحت کردن و اندرز دادن دارد. ابومنصور در کتاب آداب المتصوفه و حقائقها و اشاراتها به این نکته اشاره کرده است. در باب «ادب المؤاخاة» می‌نویسد:

آداب المتصوفة فی المؤاخاة ثلاثة: (۱) البذل والعطية بالاشراك فی الاموال، (۲) والنصيحة فيما يرتضى للنفس من الاحوال، (۳) والوفاء بالموافقة فی الاحوال والاقوال.^۱

بنابر این، در این وصایا ابومنصور با نصیحت کردن مريدان و اصحاب خود در حقیقت یکی از آداب اخوت و برادری را به جا آورده است، و به همین دلیل مخاطب خود را «اخی» خوانده است.

اولین نصیحتی که ابومنصور به «پیروان» خود می‌کند این است که از گناهان خود توبه کنند. این توبه نیز باید با طهارت باشد، طهارتی که در عین صفاست، و این صفا نیز باید با

اخلاص باشد. صدق و اخلاص و صفا همه نشانه این است که طهارتی که شرط توبه است طهارت باطنی و قلبی است. ابومنصور احوال و مقامات باطنی دیگر را نیز در این فقره ذکر می‌کند، و آنها را «مراتب نهج الاولیاء» می‌خواند. بعضی از این مفاهیم، مانند طهارت و صفا و اخلاق، حالات و اوصاف قلبی است، و بعضی مانند توبه، طلب، محاسبه، مراقبه، مشاهده، فنا منازل یا مقامات است که ابومنصور در کتاب نهج الخاص درباره آنها توضیح داده است. در فقره سوم این قسمت، ابومنصور به نصایح خود ادامه می‌دهد، و این بار به اوصاف اجتماعی سالك می‌پردازد، یعنی صفاتی که اهل تصوف باید در مناسبات خود با دیگران رعایت کنند. اولین توصیه‌ای که می‌کند این است که باید در تصوف ظریف باشد. «ظرافت» یا «ظرف» نیز یکی دیگر از ارزشهای اجتماعی در قرن چهارم است، که در قرون بعدی فراموش شده است و لذا مراد ابومنصور در اینجا (یا وقتی می‌گوید «کُن فی المذهب ظریفاً») دقیقاً برای ما روشن نیست. الوشاء در کتاب الموشی و ابن سینا در «رسالة العشق» حالات و آداب و رسوم ظرف‌ها را کم و بیش بیان کرده‌اند، ولی اینکه ابومنصور کدام یک از این آداب و رسوم را در نظر داشته است برای ما روشن نیست.

این ابهام در مورد «شریف بودن» در اشاره نیز تا حدودی وجود دارد. ولی معانی خفیف بودن در خدمت و ناصح بودن در صحبت و امین بودن در مجالست (که اشاره‌ای است به قول معروف «المجالس بالامانات») و ایثار کردن در مواکله و منصف بودن در مذاکره و بذول بودن در اخوت و خدوم بودن در معاشرت روشن است. ابومنصور بعضی از این صفات را در آثار دیگر خود نیز بیان کرده است. مثلاً در مورد ایثار کردن در وقت غذا خوردن با دیگران، در ادب الملوك می‌نویسد که صوفیان با ادب و ایثار با هم غذا می‌خورند (یا کلون علی الأدب و الإیثار)^{۱۰}، و در آداب المتصوفة (در باب ۱۱)، همان طور که قبلاً ملاحظه کردیم، اولین ادب مؤاخاة «البذل والعطیة بالاشراك فی الاموال» است.

در فقره پنجم بار دیگر به امور باطنی و قلبی می‌پردازد و از «وجود» و «علم الوجود» و وجد و ارادت قلبی و لوائح بروق در قلب سخن می‌گوید. در این فقره ابومنصور به حس بویایی در قلب اشاره می‌کند. به مخاطب خود می‌گوید که در هنگام لوائح بروق حضور قلبی داشته باشد (فکن عند لوائح البروق بالوجد حاضراً) و وقتی این برق قطع شد، در حال فصل متوقع و منتظر باشد (وفی حال الفصل متوقعاً) تا اینکه بتواند روایح و اجدین را استشمام کند. عقیده به شامه باطنی موضوعی است که ابومنصور در ادب الملوك نیز بدان اشاره کرده و گفته است که ارواح از روی بوی یکدیگر را می‌شناسند («تتعارف الأرواح و تتشام كما يتشام الخیل»)^{۱۱}.

قسمت دوم از بخش دوم، اندرزهایی است که به قول نویسنده «بعبارة المتصوفة» بیان شده است. ولی در حقیقت تفاوتی از حیث الفاظ و تعبیرات و همچنین مطالب میان این سه فقره (۶ و ۷ و ۸) با فقره‌های قبلی این بخش وجود ندارد. تنها در فقره آخر (۸) است که نویسنده به یکی از اعمال خاص صوفیانه یعنی ذکر اشاره کرده است.

بخش سوم مانند بخش اول جملاتی است کوتاه درباره وضع تصوف، در گذشته و حال، خصومت حسود با قاضی، تلخی غربت و شیرینی و خوشی محبت و لطافت حزن، به علاوه يك توصیه دیگر به سالکان و قاصدان إلی الله.

در فقره‌های ۱ و ۲ ابومنصور تلویحاً از وضع تصوف در روزگار خود شکایت می‌کند. همان طور که در جای دیگر توضیح داده ایم^{۱۲}، وی به طور کلی نسبت به وضع جامعه اسلامی در عصر خود بدبین بود، و در مورد تصوف، که از نظر او باطن و حقیقت دین بود، احساس یأس می‌کرد و معتقد بود که صوفیان حقیقی مشایخ پیشین بودند، و در زمان او تعداد ایشان بسیار اندک شده است. وی حتی تصریح می‌کند که شخصاً هیچ کس را که حقیقتاً صوفی باشد نمی‌شناسد. در فقره‌های اول و دوم تفاوت اوضاع را به طور خلاصه بیان می‌کند. تصوف در گذشته عبادت و ارادت بود و نفس کشی در راه خدا، و اکنون جلدی و کید و نیرنگ و حقه‌بازی شده است. و در جمله بعد می‌گوید تصوف سیاست و تأدیب و تنبیه نفس و پاسبانی از حریم دل بود و اکنون وقاحت و خساست شده است.

فقره سوم جمله‌ای است که هیچ ربطی به بقیه مطالب ندارد، و اصلاً معلوم نیست چرا آن را انتخاب کرده و در اینجا آورده‌اند. اما فقره چهارم باز درباره تصوف است و نکته اول آن درباره یکی از رسوم صوفیانه در زمان ابومنصور است. غربت تا قرن چهارم و پنجم یکی از رسوم مهم در تصوف بوده است، و ابومنصور نیز علاوه بر ابوابی که در آثار دیگر خود (نهج الخاص و ادب الملوك) به این موضوع اختصاص داده، گویا کتاب خاصی هم درباره آن تألیف کرده بوده است. در اینجا از تلخی غربت یاد می‌کند، و می‌گوید تلخ‌ترین مرارتها غربتی است آمیخته به حیرت. بهترین و گواراترین خوشبها نیز سروری است آمیخته به محبت، و لطیف‌ترین حالات حزنی است آمیخته به فکرت. این فقره خود یکی از لطیف‌ترین جملات حکیمانه ابومنصور است.

آخرین فقره باز وصیتی است به همه سالکان و جویندگان راه حق. ابومنصور در اینجا مخاطبان خود را «القاصدين إلی الله» می‌خواند. مفهوم «قصد» و «قاصد إلی الله» از جمله

مفاهیمی است که ابومنصور اصفهانی در آثار دیگر خود به کار برده است. از مطالبی که وی در مقدمه «آداب المتصوفه» گفته است^{۱۳} چنین استنباط می‌شود که بدایت صوفی بودن، از نظر ابومنصور، قصد است. فرق صوفی و غیر صوفی این است که یکی قاصد الی الله است و دیگری نیست. پیش از اینکه سالک به مقام اراده برسد و مرید گردد، و حتی پیش از اینکه توبه کند، باید قصد خدا را کرده باشد. بنابراین، «قاصد الی الله» هم می‌تواند يك مبتدی باشد و هم يك منتهی. خطاب ابومنصور در اینجا به مریدان و سالکانی که به مقامات عالیه رسیده‌اند نیست. خطاب او به کسانی است که قصد خدا در دل دارند، ولی هنوز قریبی پیدا نکرده‌اند. به ایشان می‌گوید که دست کم امر او را فراموش نکنند. اگر معرفت خدا را درک نکرده‌اند، به یاد او باشند. اگر حرمت خدا در دلشان نیست، به خدمت مشغول شوند، و اگر وجد از ایشان فوت شده است از تلاش در راه او باز نمانند.

سخنان گزیده ابومنصور در همینجا ناگهان پایان می‌پذیرد. همان طور که این کلمات بی مقدمه آغاز شد، بدون «خاتمه» نیز قطع می‌شود. متن این منتخبات در صفحات ۱۱۳-۱۱۱ میکروفیلمی است که از مجموعه خطی کتابخانه احمد شیرازی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره میکروفیلم: ۲۹۱۹) محفوظ است. کلمات در وسط صفحه ۱۱۳ پایان می‌پذیرد و بلافاصله اثر دیگری از ابومنصور (ذکر معانی التصوف و آداب و حقائقه و رسومه علی شواهد اوائل حروف المعجم) آغاز می‌شود. اثر مزبور را ما قبلاً در همین نشریه چاپ کرده‌ایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

۱. مجموعه خطی خانقاه احمدی شیراز مشتمل بر همه آثار وی بوده است که تا کنون از ابومنصور اصفهانی به دست ما رسیده است. (کتاب «شرح الاربعین حدیثاً فی التصوف» نیز در این مجموعه بوده، ولی متأسفانه آن را جدا کرده و برداشته‌اند). علاوه بر این، آثار وی هم از دیگران، از جمله از ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری، در این مجموعه آمده است. برای مشخصات این مجموعه و معرفی آثار مندرج در آن بنگرید به: یقما، سال ۱۸، ش ۵، ص ۲۵۱-۴؛ فهرست میکروفیلیمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۲-۴۴۱.
۲. «باب سماع الصوفیه» از کتاب ادب الملوك را من جداگانه تصحیح کرده و در مجله معارف، دوره پنجم، شماره ۳، آذر-اسفند ۱۳۶۷ چاپ کرده‌ام و در مقدمه‌ای که به آن نوشته‌ام درباره این اثر و مؤلف آن توضیح داده‌ام. تمامی کتاب را اخیراً آقای برندراتکه، بدون ذکر نام مؤلف، تصحیح و چاپ کرده است (کتاب ادب الملوك، به اهتمام برندراتکه،

- بیروت، ۱۹۹۱). مصحح که یکی از شاگردان برجسته پروفیسور فریتس مایر است، به دلیل عدم آشنایی کافی با ابومنصور اصفهانی مرتکب اشتباه شده و مانند آقای مایر احتمال داده است که این اثر از نویسنده دیگری باشد. در مورد مؤلف این اثر نگارنده علاوه بر مطالبی که در مقدمه «باب سماع الصوفیه» نوشته‌ام، در جاهای دیگر نیز توضیحاتی داده‌ام (در مقدمه کتاب نهج الخاص، در تحقیقات اسلامی، سال ۳، ش ۱ و ۲، ۱۳۶۷، ص ۹۷-۸ و در «ابومنصور اصفهانی: صوفی حنبلی»، معارف، دوره ششم، شماره ۲-۱، ۱۳۶۸، ص ۶۹، یادداشت ۱۴۲).
- دلایل دیگری هم بر صحت این انتساب دارم که بعداً در مقاله‌ای جداگانه ذکر خواهم کرد. کتاب نهج الخاص و المناهج را نیز قبلاً چاپ کرده‌ام (اولی را در تحقیقات اسلامی، سال ۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۳۶۷، ص ۱۳۲ به بعد؛ دومی را در معارف، دوره هفتم شماره ۱، آذر - اسفند ۱۳۶۹، ص ۱۲ به بعد). کتاب شرح الأذکار را نیز تصحیح کرده‌ام و ان شاء الله در آینده در همین نشریه چاپ خواهم کرد.
۳. خوشبختانه نسخه کاملی هم از این اثر در دست است که من با استفاده از آن، این اثر را تصحیح کرده‌ام و به زودی چاپ خواهم کرد.
۴. بنگرید به: «دو اثر کوتاه از ابومنصور اصفهانی»، با مقدمه و تصحیح نگارنده، معارف، دوره ششم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۸، ص ۶-۵.
۵. طبقات الصوفیه، امالی خواجه عبدالله انصاری به تصحیح عبدالحی حبیبی، افغانستان، ۱۳۴۱، ص ۵۳۶. خواجه جمله دیگری از ابومنصور نقل می‌کند که در جای دیگر دیده نشده است: «ابومنصور گوید که قیاس کردن بر پیامبران نه روا بود که خلق در فتنه می‌روند و ایشان در عصمت» (همانجا).
۶. کشف المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۳-۶۲.
۷. طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، ص ۵۳۶ («در کتاب غربت حکایت کند از مردی که گفت: وجدنا اصحاب الغایات فی هذا الامر افراداً»).
۸. یکی از حکایاتی که به وجود این رسم در قرن چهارم، و در میان صوفیه، اشاره می‌کند، حکایتی است درباره یکی از مشایخ معروف خراسان به نام ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن محمود نصرآبادی (ف ۳۶۸). «او (یعنی نصرآبادی) را پرسیدند که مردمان با زنان می‌نشینند و می‌گویند که ما معصومیم در دیدن ایشان و ما را به ایشان نظر شهوت نیست. جواب داد که به اعتماد خود به نامحرم منکر که تا مادام که نفس‌ها و بشریت باقی است امر و نهی باقی و بر جای است» (مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام محمد شیروانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۸۳. همچنین بنگرید به تذکرة الاولیاء، عطار، تهران، ۱۳۵۵، ص ۷۹۰).
۹. آداب المتصوفه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۳۳۶، ص ۸۸ تا ۹۳.
۱۰. ادب الملوك، ص ۶۲.
۱۱. ادب الملوك، ص ۴۹. این تمثیل را دیگران نیز در مورد حسن بویایی قلب به کار برده‌اند (بنگرید به «بوی جان» نوشته نگارنده، در نشر دانش، سال ، ش ، ص
۱۲. در مقدمه «دو اثر کوتاه از ابومنصور اصفهانی»، معارف، دوره ششم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۶۸، ص ۱۰-۹.
۱۳. در مقدمه «آداب المتصوفه» اولین چیزهایی را که هر «قاصد الی الله» بدان نیاز دارد ذکر کرده است و می‌گوید: «... اول ما یحتاج الیه المرید القاصد الی الله عزوجل فی نهج الصدیقیة و طریق اهل الصفا من الصوفیة معرفة ادب الخدمة...»

الاختيارات من كلام
أبي منصور معمر بن أحمد بن محمد بن زياد الاصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم
و به نستعين

[١١١]

(١)

(١) قال الشيخ أبو منصور معمر بن أحمد الاصفهاني رحمة الله عليه: -
الشَّرُّ والحِرْصُ يَمْنَعَانِ عَنِ الْوَرَعِ، والعَجْبُ والكِبْرُ يَمْنَعَانِ عَنِ التَّوَاضِعِ،
والضُّجْرُ والغَضَبُ يَمْنَعَانِ عَنِ الْإِجَابَةِ، والأَمَلُ والرَّغْبَةُ يَمْنَعَانِ عَنِ الرَّاحَةِ.
(٢) وقال رضى الله عنه: النظرة بذر المعصية والغفلة ماء وها والنفس
ساقبها والشيطان زارعها والحِرْصُ أرضها والشهوة شجرتها والهوى راعيها
والدعوى حاصلها.

(٣) وقال: أَجْهَلُ النَّاسِ مَنْ إِغْتَرَّ بِقَبُولِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ، وَقَبِلَ مَدْحَ مَنْ
لَا يَحِبُّهُ، وَسَكَنَ إِلَى مَنْ لَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ، وَتَعَرَّضَ لِمَا لَا يُطِيقُ حَمْلَهُ، وَتَوَاضَعَ لِمَنْ
لَا يَرْجُو خَيْرَهُ، وَاعْتَذَرَ إِلَى مَنْ يَحْسُدُهُ.

(٢)

باب

الوصية بلسان الحكمة و عبارة المتصوفة

(١) فأوصيك بحفظ الله جلَّ جلاله و مراقبته جلَّ جلاله في خلواتك و
بشاهده في خطراتك و بأمره و نهيهِ في حركاتك و بذكره و خدمته في جميع
اوقاتك.

(٢) و ابتدئ في الدخول في خالص طريقه بالأحوال و المنازل بالترتيب،

إن شاء الله، و بالله التوفيق.

فَكُنْ يا أَخِي من الذنوب تائباً و في التوبة متطهراً و في الطهارة صافياً و في الصفاء مخلصاً و في الاخلاص صادقاً و في الصدق مجداً و في الجد طالباً و في الطلب راغباً و في الرغبة بذولاً و في البذل سخياً و في السخاء محاسباً و في المحاسبة مراقباً و في المراقبة مشاهداً و في المشاهدة فانياً و في الفناء باقياً و في البقاء حاضراً. فذلك مراتب نهج الأولياء و طريق المتصوفة و الاصفياء. وفقنا الله و اياك برحمته.

(۳) و كُنْ يا أَخِي في التصوف ظريفاً و في الاشارة شريفاً و في التوحيد عريفاً و في الخدمة خفيفاً و في المعاملة لطيفاً. ثم كُنْ في الصحبة ناصحاً و [۱۱۲] في المجالسة اميناً و في المواكلة مؤثراً* و في المذاكرة منصفاً و في الأخوة بذولاً و في المعاشرة خدوماً.

(۴) و أوصيك يا أَخِي بأن تدخل في مذهب التصوف برسم المروة و شاهد الفتوة. و كن في المذهب ظريفاً و بالملوكية فيه شريفاً و بجاتبه عريفاً. فان مراتب أحوال المتصوفة و رسومهم و آدابهم و حقائقهم تزيد بالمعارف و تعلوا بالمشارف. فافهم ما أشير إليك!

(۵) ثم عليك بترك الملاحظات عند تجريد الارادات و رفع الملاحظات عند تحقيق الاشارات و حفظ معاني الاشارات بتحقيق المشاهدات و توقع المطالبات من الحق تعالى بعد امضاء الوجود بالخطرات. فان الوجود تظهر و تغيب و يبقى على الواجدين علم الوجود، و يقتضى علم الوجود حقائق الحرمات بحثيث المطالبات. و الواجد الحقيقي الشاهد للوارد الجديد يكون لبروق الغيب متوقفاً باسقاط الغفلة. فاذا لاح سار بنوره و ضيائه سير المفردين الشاهدين للوامع بروق التوحيد. فان البرق لا يمتد و بين كل برقين فصل، فالبرق للسير و الفصل للرفق- «كُلُّهَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ، وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا» (۲: ۲۰). فكن عند لوائح البروق بالوجد حاضراً و في

۱. در اصل: فاذا.

حال الفصل متوقفاً لعلك تشمّ من روائح الواجدین و تسیر بسیر المفردین
المجدّین.

(۶) قد أوصيتك بعبارة المتصوفة: فاحفظ وصيتي و اتق الله عزوجل في
حركاتك و خطراتك و جميع اوقاتك.

(۷) و أوصيك بالله سبحانه إذا خلوت و بكتابه إذا تلوت و برسوله صلى
الله عليه و سلم إذا اقتديت.

(۸) ثم أجمع بين الذكر و التذكار و بين الجهر^۱ و الإسرار، و لا يذهبن الايام
و الليلي عنك عطلاً، ف «إن الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون.»
(۱۶: ۱۲۸).

ففعك الله بوصيتي، فقد طوّقتك. و وصيتي حجة عليك و تذكرة لى عندك.
فلاتنساني في الدعاء حياً أم ميتاً، إن شاء الله.

(۳)

(۱) و قال رضى الله عنه*: كان التصوف عبادةً و إرادةً و إبادَةً^۲، فصار
في الوقت جلادةً و كبادَةً و نكادةً. [۱۱۳]

(۲) و قال رضى الله عنه: كان التصوف سياسةً و جراسةً، فصار في الوقت
وقاحةً و خساسةً.

(۳) و قال رضى الله عنه: الحسودُ خصمٌ للقاضي و القضاء يقبله.

(۴) و قال رضى الله عنه: أمرُ المرات غربةٌ مزجت بحيرةً، و أروح
الراحات سرورٌ مزج^۳ بمحبةٍ و أطف الحالات حزنٌ مزج بفكرةً.

(۵) و قال: معاشر القاصدين إلى الله جلّ و عزّ، إن فاتكم الله عزّ و جلّ
فلا يفوتنكم^۴ أمره، و إن فاتكم معرفته فلا يفوتنكم ذكره، و إن فاتكم حرمة
فلا يفوتنكم خدمته، و إن فاتكم وجوده فلا يفوتنكم مجهوده.

۱. در اصل: الجهد.

۲. كذا در نسخه، ولى شايد هم «إباده» بوده باشد.

۳. در اصل: مزج.

۴. در اصل: فلا يفوتنكم.